

افتخار بر افسران شهید!

افسران میهن پرست، به خلق پیوندید!

بهرت و چهار رساله ایست، زمانی که درینده غریبی رژیم کودتا برای اشغال از جهت ملی ایران گسب حزب توده ایران و سایر سازمان های دموکراتیک وابسته به آن در پیشاپیش آن قرار داشتند، به اوج خود رسیده بود و شاه در تکمیل جنایت های خود به متافع مردم ایران درمعدودا گذاری مجدد متاع ملی ملی شده میهن ما به انحصارات نفی بود، بسیاری ایجا شد برای "مساحت" یعنی ایجا دهمی و خشونت و ارماب، نخستین گروه های افسران توده ای را به پای چوبه های تیرباران فرستاد. در فاصله یکماه هده ای از افسران سازمان نظامی توده همراه بسا شا هر جوی این مرتضی گویان تیرباران شدند.

و جودا زمان وضعی از افسران و درجه داران که حتی به اعتراض دشمن از پاک ترین، انسا بهترین و خوشنام ترین افراد ارتش بودند، امری تصادفی نبود. اکثریت مطلق افسران از لحاظ منشأ اجتماعی به طبقه فوقانی جامعه تعلق نداشتند، آنان از میان توده های مردم برخاسته بودند و بسا رفاهی توده مردم نمیخواستند در میان افسران ارتش ایجاگسب نیابند. محیط ناسالم و غیر انسانی درون ارتش نیز این رفاهی را در اوچندان میگرد. بسیاری از افسران را روح میهن پرستی و خدمت به مردم به ارتش کشانده بود. ولی رفاه شاه و سپس فرزندانش محمدرشا شاه می خواستند به جای تقویت روح میهن پرستی شاعران و مطایب شاه پرستی را به خوردن نسیان بدهند، به جای تکمیل میهن پرستی ارتش و مردم، ارتش را با فوج توده مردم قرار دهند، اما مت کسور گورنرا جایگزین انطباق آگاهانه سازند. دزدی و فسادا در ارتش از بدی سوادگی که در روح فراق منشی دوران گذشته پرورش یافته بودند، روح عیاشی و پرشور بسیاری از افسران جوان تحصیل کرده را جریحه دار می کرد. افسران توده ای نمونه های درخشان از سنت های مبارزاتی را در مردانگی نظیر کلنل محمد تقی خان پسیان، لافوتی و سرهنگ پولادین را در برابریا داشتند.

افسران ایرانی اکنون نمونه های وسیعتری از فداکاری افسران در راه متافع مردم ایران در پیش چشم دارند. سرهنگ سیامک، سروان خسرو روزبه، سرهنگ میری، سرهنگ مرتضوی، سرهنگ قاضی، سرهنگ شیو، سرگرد کبلی، سرگرد زمینی، سروان بهزاد، سروان محقق زاده، سروان مدنی، ستوان میهناری، ستوان پرویز حکمت جو و دهها و صدها افسر میهن پرستی که در مقابل جوعه های آتش جان خود را فدا کردند و با در پشت صلبه های زندان جوانی و زندگی خود را از دست دادند، راد مردانی هستند که میخواستند ایام بخش افسران میهن پرست و مرتضی باشند.

اکنون که امواج جنبش انقلابی خلق ها و ایران صراحتگور را فرا گرفته است و وسیع ترین افشار جامعه ما برای انجام تغییرات بنیادی و سرنگون ساختن رژیم استبداد سلطنتی جان نثارانه پای بسای عرصه نبرد گذاشته اند، بر افسران میهن پرست ارتش ایران است که با احساس عمیق مسئولیت میهن پرستانه، اوضاع ایران وجهان را پرورسی کنند و جای خود را در این نبرد مرگ و زندگی که بین مردم ایران از یک سو و رژیم استبدادی شاه و سیطره امپریالیست های غارتگر از سوی دیگر، در گیر شده است، مشخص کنند.

تا ریح اکنون وظیفه بزرگی در برابر نیروهای مرتضی ارتش قرار داده است. در پیامی که جز با تا به افسران میهن پرست ارتش فرستاده، گفته می شود: "با شجاعت که پرچم بر افتخار میهن پرستی و آزادی را که پسیان ها، سیامک ها، روزبه ها و حکمت جوها نسل به نسل دست به دست داده اند برافرازید و با آن به خلق پیوندید."

مبارزه با سانسور...

حساب آید. گرچه آزادی مطبوعات با معیارهای تنگ نظرانه بورژوازی این حتی در قانون اساسی هفتاد سال پیش نیز مورد تاحق قرار گرفته بود و این جهت قول و قرار دولت به رعایت حدود و ششور این آزادی در نهایتاً مرخصین خلقی بود که به او تعلق نداشت، با این وصف مبارزه اعضا سیاسی کارگران، کارمندان و نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات که منجر به تضمین آزادی مطبوعات توسط دولت (در روی کاغذ) شد، گسترش و گشایش نسبی - و عسما فوقی - فضای مطبوعات از چهار دهه اری تنگ و اختناق گذشته، در متن پیروزی های موضعی دیگری که مردم به دست آورده اند، منضم نمی توانستند. از اهمیت و تا شریکها ریاست. همین روزنه های کوچکی که زحمات مطبوعات به روی مردم و طیف گسترده اند، در تشریح تلاشی پایه های رژیم که بر دروغ و جعل و تزویر و شمشه گری استوار است، نقش فراوان دارد. به با دیدن رژیم این کلام نیز نسین را که: "آزادی برای رژیم های دیکتاتوری به مثابه هوای تازه برای موربا سیاست و به همین دلیل است که آزادی مطبوعات که - که به هر حال یک گام عقب نشینی رژیم استبداد و در همین حال یک آزادی دست و پاگشته و محسوس مانده در حصارهای بلند حکومت مطلقه و نظمگام سلطنتی تا معاصر است - نمیخواستند برای مدت درازی بمرکنند. دلیل این امر است که آزادی - به هر سبب و به هر معنوی طبیعی - تحزبه شدنی و امری مجرد نیست. آزادی مطبوعات تنها در متن یک آزادی ملی می توانیم مفهوم واقعی و تضمین یافته پیدا کنیم. در شرایطی که همه اهرمها دیکتاتوری دست نخورده باقی مانده اند، در شرایطی که مواضع و نهاد دموکراتیک و عدلی - نظیر دربار و ساواک و پلیس و ارتش با قدرت تا محدود شده اند، فعالیت، چگونه می توان از مطبوعات واقعا آزاد واز پیروسی آزادی در جامعه به طوری سخن گفت؟"

مطبوعات آزاد در میهن ما، به مثابه سخن گفتن در زیر برق دشته است. زحمات مطبوعات اگر بخوانند این شمخیر دا موکفی را از خود داد آریان ها پخان دور کنند، تنها بدمبارزه خود را خاشه یافته بدانند. نبرد بزرگ تازه آغاز شده است. سانسور یک امر کلاسیک سیاسی است. ما تصور نکنیم طبیعی آن شرایط اقتصادی و سیاسی با زدن و عقبی است که از یک سو نیروهای تولیدی جامعه را بسای طغیان می کشد و از دیگر سو ضارکت و نظارت ملی را از حیات اجتماعی حذف می کند. تنها پیوند دادن مبارزه در راه لگو سانسور با آزادی مطبوعات و دموکراتیک مردم، می توانیم آزادی های مطبوعاتی را گسترش دهیم و شریک شده و م آن باشد. جز این آزادی مطبوعات هر قدر هم نیم بند و کم محتوی باشد، دولت مستعمل خواهد بود...

اکنون نیز وضع چه در داخل کشور چه در درون ارتش به استاز آن تنگام نیست، حتی به مراتب بدتر است. جنبه های فذملی و ضد دموکراتیک استبداد سلطنتی شدیدتر شده و عظمت اشکارا نامیستی به خود گرفته است. مستشاران و کارکنان و جاوسان امپریالیستی، که شاه بسا از افسران ایرانی به آنها اطینان دارد، امور ارتش را قبضه کرده اند و بر افسران ایرانی فرمانروایی میکنند. ارتش ایران که به طبع هیئت حاکمه زمانی فقط وظیفه سرکوب جنبش های دموکراتیک داخل کشور را می یافت انجام دهد، اکنون با وظیفه سرکوب نفیست های دموکراتیک و فدا میهن پرستی کشورهای همجوار نیز به عهده گرفته. افسران و سربازان ایرانی باید در راه متافع کشورها و انحصارهای امپریالیستی وظیف رژیم های قرون وسطایی نظیر سلطان قابوس در عمان، جان خود را از دست بدهند. در میمال درمناس، اجتماع می ارتش ایران نیز در حال ننده است، با وجود کوشش های فراوانی که رژیم از راه اعطای امتیازات مالی و مادی فراوان به ارتشیان، تلقین ناسیونالیسم و شوینسیم در میان آنان به کار می رود، روح میهن پرستی و مردم دوستی و شایلات دموکراتیک در میان سربازی از ارتشیان کشته شده است. نهاد افسرانی که از بسا مانی های موجودا راضی هستند، کم نیستند. تنفیه های فراوان، نقل و انتقالات بی درستی، ایجا دهمی و امتیازات درنسیج به سبب تنگه های جاسوسی در میان ارتشیان، سر به نیست کردن و تیرباران دهه ای از افسران، همگی حاکی بر این واقعیت است:

یک عدد حزب فراگیر کم شده!

ارچند هفته پیش "حزب فراگیر متاخرین" آرمای صوری از فضای سیاسی ایران کم شده. گرچه از مدت ها پیش بر سر بیبنا ری لافاج و مرک زود رس این موجود طبل آرمای بیبنا ری حتی در محافل رسمی حکومتی بحث و گفتگو بود اما از چند هفته پیش این حرفه دیکتاتوری خود را به طاموشی سپرده است. در حالی که لازم بود حداقل مرگ این موجود با دکنکی و سنا اعلام و چند گرم خورده اش به خاک سپرده می شد تا بسا دایمی طوفانش فضای کشور را بیختر آورده کند!

احمد ۲۵	نان سنگک	خسرو
---------	----------	------

تقدیم به آن برادر ارتشی که تفنگش را بدیگر سو نشانه گرفت و خود نشانه شد و در کنار دیگر شهیدان بخاک افتاد.

سرود همراهی

زاله بر سنگ افتاد چون شد
زاله خون شد
خون چه شد خون چه شد؟
خون جنون شد
زاله خون کن!
خون جنون کن!
سلطنت زمین جنون واژگون کن!
زاله بر گل نشان، گلپران کن
بر شهیدان، زمین گلستان کن
نام گنماها جاودان کن
تا بصبح آید این شام تیره
در شب تیره آتشفشان کن

جان خواهر!
گارگر، روستائی، برادر
پیشخور ای جوان ای دلاور
ما همه یک صف و در برابر
آن ستمگاره آن تاج بر سر

دست در کن
شو خطر کن
خانه ظلم زیروزیر کن
خواهر من گرامی برادر
چون بهر حال تنهاست مادر
من بخاک اوقتام تو بگذر
بهر ایجا د دنیا ی بهتر
دست در کن
شو خطر کن
خانه ظلم زیروزیر کن

ای شما ای صف بیشماران
اشک من در نثار شما یان
بر سر هر گذرگاه و میدان
زاله شد زاله شد
زاله چون شد؟
زاله خون زاله دریای خون شد
خون جنون خون جنون
سلطنت واژگون
سلطنت واژگون

رشید خلغی
اول مه ماه ۱۳۵۷

رای سرنگونی استبداد سلطنتی و استقرار جمهوری ائتلافی ملی مبارزه کنیم!